

تقی رفعت؛ عصیان گر متجدد

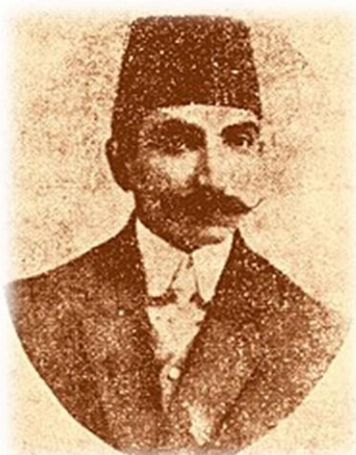
نویسنده: محمد علی حسنلو

ناشر: سایت ادبیات اقلیت

مرداد ۱۳۹۹

مقدمه

در این مقاله که با عنوان «تقی رفعت؛ عصیان‌گر متجدد» در سه بخش تنظیم شده است، ابتدا زندگی ادبی تقی رفعت، شاعر نوپرداز، با توجه به منابع اندکی که نگارنده یافته است، به‌طور خلاصه در بخش نخست ذکر و بررسی شده است. در خلال این بخش هم‌چنین پرسش‌ها و مطالبی درباره شعر امروز و راهی که در این صد سال پیموده است به میان آمده است. نگارنده بر این باور است یادآوری و ذکر این پرسش‌ها که در طی سال‌های اخیر شاید کم و بیش به ذهن بسیاری از شاعران و خوانندگان دغدغه‌مند نیز رسیده باشد، در این یادداشت ضروری است؛ زیرا که رفعت به‌عنوان یکی از مهم‌ترین بینانگذاران نظریات ادبی نوین در شعر معاصر و هم‌چنین به‌عنوان شاعری که قصد داشت آرام‌آرام از محدودیت‌های ساختاری شعر کهن عبور کند، نسبت‌هایی را با شعر امروز و شاعر امروز دارد که رجوع به تاریخ شعر معاصر و خواندن و دقیق شدن دوباره در آن می‌تواند ما را در فهم هر چه بهتر این موضوع و آگاهی یافتن روشن‌تر از مسیر پیموده شده یاری کند. در بخش دوم چهار شعر از تقی رفعت مورد درنگ و بررسی کوتاهی قرار گرفته است. در بخش سوم و پایانی مقاله نتیجه‌گیری کلی ارائه شده است.



۱. زندگی ادبی

صد سال است که از مرگ شاعری آزادی‌خواه که بسیاری از ما نام او را شنیده‌ایم اما از او اندک شعرهایی خوانده‌ایم، می‌گذرد. اگرچه تقی رفعت را نمی‌توان نخستین شاعر نوپرداز نامید، همان‌طور که شمس لنگرودی در کتاب *تاریخ تحلیلی شعر نو* به آن اشاره کرده است او نخستین تئوریسین و نخستین منادی شعر نو بود که در همان اندک آثار به جا مانده تلاش او برای طرح بنیانی تازه در برابر بنیان کهن شعر پیش از خود مشهود است. رفعت با دست‌مایه قرار دادن فرمی به نام غزلواره (سانت) که ریشه در ادبیات اروپایی و آثار شاعر قرن سیزدهم فرانچسکو پترارکا ایتالیایی داشت، سعی می‌کرد نمونه‌ای تازه از تجربه‌گرایی در حوزه فرم را وارد شعر فارسی کند. در این راه افرادی چون شمس کسمایی، جعفر خامنه‌ای و ابوالقاسم لاهوتی نیز همراه شدند و برخی مانند خامنه‌ای و لاهوتی حتی پیش از رفعت تجربه‌هایی را در این زمینه ارائه داده بودند. اما تقی رفعت به لحاظ نظری و تبیین چارچوبی هدفمند که ضرورت این حرکت نو را توجیه می‌کرد و در مناقشات ادبی با سنت‌گرایان و محافظه‌کاران می‌توانست دلایل و ضرورت‌های تحول برای خروج از رکود حاکم شده بر شعر فارسی را با دقت و درستی منحصربه‌فردی توضیح بدهد و از توانایی بیش‌تر و بالاتری نسبت به دیگران برخوردار بود. درباره تاریخ تولد رفعت ابهاماتی وجود دارد اما با توجه به این‌که سن او در زمان مرگ ۳۱ یا ۳۳ سال بوده است، احتمال می‌رود که او در سال ۱۲۶۸ یا ۱۲۶۶ هجری شمسی در تبریز متولد شده باشد. پدرش آقا محمد تبریزی نام داشته است. «دوران تحصیل و تدریس او در عثمانی مقارن بود با دوران پس از انقلاب مشروطیت ۱۹۰۸ عثمانی؛ برداشتن سرپوش خفقان‌آور سانسور و رنگ اجتماعی و سیاسی گرفتن آثار شاعران و نویسندگان ثروت فنونی که یکی از برجسته‌ترین آنان توفیق فکرت بود.» بدون شک برخورد با این جریان‌ات تحول‌خواه در ذهن رفعت تأثیر بسیاری بر جا گذاشته است. او پس از طی کردن تحصیلات عالی خود در استانبول برای چند سالی مدیریت مکتب ناصری ایرانیان در ترابوزان را بر عهده داشته است. در سال ۱۲۹۵ یعنی در ۲۷ یا ۲۹ سالگی پس از این‌که ترابوزان توسط نیروهای

روسیه تزاری تصرف شد او ناچار به ایران بازمی‌گردد و در زادگاه خود تبریز مشغول به تدریس زبان فرانسه در دبیرستان‌ها می‌شود. تقی رفعت در پیشه معلمی شاگردان خوشنامی را تربیت می‌کند که برخی از آن‌ها تبدیل به چهره‌هایی ادبی در زمانه خود می‌شوند. شاید خواندن خاطره شاعر معاصر حبیب ساهر در نخستین برخوردش با رفعت خالی از جذابیت نباشد. او در مقدمه کتاب خود درباره رفعت نوشته است: «... یک روز صبح معلم جوان بسیار خوش‌سیمایی با لباس مشکی و کراوات رنگین و کلاه مخصوص ترکان جوان وارد کلاس ما شد. او میرزا تقی خان رفعت بود که در عثمانی تحصیل کرده و زبان و ادبیات فرانسه درس می‌داد. نگو معلم جدید ما شاعر هم هست و به زبان‌های فارسی و فرانسه و ترک شعر می‌گوید. اشعارش را ابتدا در مجله ادب که از طرف دانش‌آموزان منتشر می‌شد و بعدها در مجلات دیگر و روزنامه تجدید می‌خواندیم. شاعری نوپرداز بود و به سبک ادبیات جدید و به شیوه شاعران ثروت فنون به زبان فارسی و ترکی بسیار جالب توجهی شعر می‌ساخت. به زودی مکتبی در مدرسه به وجود آمد به نام مکتب رفعت، چون در مدرسه مبارکه شاعر فراوان بود، بین آنان چند نفر از جمله احمد خرم، تقی برزگر و یحیی آرین‌پور از چهره‌های درخشان شعر نو گردیدند...»

محمدحسین شهریار هم با تصدیق این اتفاقات، به زبان شاعرانه در دیوان خود می‌گوید:

به شهر ما پس آن‌گاه، انقلابِ ادب
شروع شد که نه چندان به اصل بود و نَسَب
نخست رفعت و بانوی شمس کسمایی
نهاد خشت نخستین به کار بنایی
دو تن دگر که به دنبال آن‌دو راهی بود
تقی برزگر و احمد کلاهی بود
همان که آخر سر پیشوای ما نیما
به مشق، نسخه کامل‌تری شد از آن‌پا...

تقی رفعت شاعر، نویسنده و روزنامه‌نگار انقلابی، علاوه بر شعرنویسی و نوشتن مقالات ادبی در دو مجلهٔ تجدد و آزادیستان، مقالات انتقادی اجتماعی و سیاسی نیز می‌نوشت. در دوره‌هایی از انتشار روزنامهٔ تجدد، از رفعت مقالات و شعرهایی بدون ذکر نام نویسنده منتشر شده است. او در عرصهٔ ادبیات علاوه بر موارد ذکر شده، در روزنامهٔ تجدد نمایشنامه‌هایی را معرفی کرده است و در تبریز نیز نمایشنامه‌هایی را به روی صحنه برده است.

بازگشت و حضور رفعت در ایران هم‌زمان بود با آغاز نهضت محمد خیابانی رهبر حزب دموکرات و تأسیس روزنامهٔ تجدد که ارگان حزب محسوب می‌شد. احتمالاً رفعت از همان اولین روزهای انتشار روزنامهٔ تجدد با این نشریه همکاری داشته است و مقالاتی را گاهی با نام تقی و گاهی بدون نام می‌نوشته است. پس از دو سال همکاری و با استعفای سردبیر تجدد ابوالقاسم فیوضات، سردبیری نشریه در شمارهٔ ۵۹ به تقی رفعت واگذار می‌گردد. رفعت چه در زمانی که به‌عنوان همکار و چه در زمانی که به‌عنوان سردبیر در تجدد مشغول به فعالیت بود با در پیش گرفتن نگرشی تجدد‌آبانه و انتشار مقالاتی جدل‌برانگیز رایحهٔ تازه‌ای را وارد ادبیات ایران کرد. همکاری او با نشریهٔ تجدد و محمد خیابانی در ارگان حزب دموکرات فراز و فرودهایی داشته است که آن را احمد کسروی در کتاب *تاریخ هجده سالهٔ آذربایجان* مفصل شرح داده است.

آغاز مهم‌ترین مناقشات ادبی رفعت به انتشار غزلی در استقبال از سعدی برمی‌گردد که یکی از اعضای انجمن دانشکده در تهران در روزنامهٔ زبان آزاد در دی‌ماه ۱۲۹۶ منتشر کرده بود. پس از این اتفاق رفعت مقالات مفصلی را با عنوان «یک عصیان ادبی» در شماره‌های ۷۰، ۷۳ و ۷۴ نشریه تجدد منتشر می‌کند و با دستاویز قرار دادن مسئلهٔ سعدی که در آن زمان بحث روز تعدادی از نشریات شده بود نظریاتی را برای نخستین بار دربارهٔ این که شاعران نسل جدید باید «فرزند زمانهٔ خود باشند» و آیندهٔ شعر فارسی در گرو این است که ما «سعدی‌های زمانهٔ خودمان باشیم» مطرح می‌کند. در همین اثنا روزنامهٔ نوبهار مقاله‌ای به قلم محمدتقی بهار و با عنوان «سعدی کیست؟» منتشر می‌کند که باعث می‌شود رفعت قلم به دست بگیرد و این بار جوابیهٔ مفصلی به بهار بدهد. مناقشات بین بهار و رفعت که در تاریخ شعر معاصر بی‌نظیر است در چند شماره ادامه می‌یابد که شاید یکی از مهم‌ترین تفاوت‌های نظرهایی که بین

این دو مطرح می‌گردد، نوع نگاه این دو به شاعران کهن و شعرهای آنهاست. بهار اگرچه بعدها درباره لزوم تجدد در شعر فارسی حرف‌هایی را بیان می‌کند، می‌گوید: «من مدعی هستم که هر اصل و قاعده‌ای که امروز تازه‌تر و مفیدتر به حال معیشت عمومی و اخلاق اجتماعی بوده باشد نشانی بدهید تا من آن را در کتاب مثنوی و بوستان سعدی و در طی غزلیات حافظ پیدا کرده و به شما ارائه بدهم...» و رفعت نیز در بخشی از جوابیه‌اش می‌گوید: «هرگاه این ادعا حقیقت می‌بود برای سعدی بدترین مدایح می‌شد. زیرا اگر سعدی تمام اصول و قواعد معیشت عمومی و اخلاق اجتماعی را برای تذکار به رشته تحریر درآورده است، زحمت تقریباً بیهوده‌ای کشیده و اگر آنها را قبول نموده و با خیال ترویج آنها قلم به دست گرفته است، اضداد را در یک‌جا جمع کرده و معتقد نبودن خودش را به هیچ‌یک از آنها اثبات کرده است.» به نقل از آرین‌پور پس از جوابیه رفعت، مطلب دیگری در دفاع از مقاله «سعدی کیست؟» منتشر می‌شود و بار دیگر در شماره ۷۶ روزنامه تجدد، رفعت مطالب دیگری به مقاله قبلی خود به‌عنوان جوابیه اضافه می‌کند. او با ذکر حکایت‌هایی از گلستان سعدی و نقد موشکافانه آنها تأکید می‌کند که «سعدی کامل است، تمام است اما از نظر ادبیات قدیم کامل است و نباید تعبد داشت و بت‌پرستی کرد و از سعدی بُت ساخت»، می‌توان گفت عصیان رفعت عصیان شاعری بود که می‌خواست زمانه خود را با توجه به شرایط و امکانات موجود در آن درک کند و به‌تصویر بکشد، سعدی به‌عنوان شاعری که کتاب‌هایش سال‌ها در مکتب‌خانه‌های ایران تدریس شده بود و کودکان مجبور بودند بسیاری از حکایت‌های آن‌را بالاجبار الگو قرار بدهند و حفظ باشند، تنها بهانه‌ای بود تا رفعت از زیر یوغ چند صدساله شاعران کلاسیک به‌در آید و زبان به گفتن حقیقت باز کند، حقیقتی که خواستار تجدد بود.

مدتی پس از مناظراتی که ذکرشان به میان آمد، مجله دانشکده با مدیریت بهار در اواخر سال ۱۲۹۶ هجری شمسی در تهران به همراه اساس‌نامه (مرام‌نامه)‌ای که اعضای انجمن دانشکده برای خود قایل بودند، منتشر می‌شود. هدف نویسندگان این نشریه ایجاد تحولی آرام‌آرام و بدون سر و صدا در ادبیات ایران بود. آن‌ها در مرام‌نامه‌شان گفته بودند: «ما می‌خواهیم عمارت تاریخی پدران، شاعران و نیاکان خود را مرمت کرده و در کنار آن به

ریختن بنیان‌های نوآیین‌تری که با سیر تکامل، دیوارها و جرزه‌هایش بالا می‌روند مشغول شویم.» اما انتشار این مقالهٔ محافظه‌کارانه از چشم گردانندگان روزنامهٔ تجدد دور نماند و رفعت آن را عیناً در روزنامهٔ تجدد منتشر می‌کند و در چند شماره با نوشتن سلسله مقالاتی با عنوان «مسئلهٔ تجدد در ادبیات» به نقد خطِ مشی مجلهٔ دانشکده می‌پردازد. جزییات این ماجرای خواندنی در جلد دوم کتاب «از صبا تا نیما» موجود است و خوانندگان می‌توانند با رجوع به این کتاب به‌طور دقیق از ماجرا باخبر شوند. اما اختلاف در نوع نگاهی بود که این دو گروه به مسئلهٔ تجدد داشتند، اختلافاتی که از دل انقلاب مشروطه بیرون آمده بود و حال خود را در ادبیات نشان می‌داد. هر دو گروه باور به این داشتند که ادبیات تابع انقلاب‌های سیاسی است و انقلاب ادبی همیشه در پی انقلاب سیاسی پدید می‌آید. هم بهار در مقالاتی که به‌عنوان سردبیر مجلهٔ دانشکده منتشر کرده بود به این موضوع اشاره کرده بود و هم تقی رفعت در سلسله جوابیه‌هایی که هدفش نقد و تحلیل مرام‌نامهٔ مجلهٔ دانشکده بود. بهار می‌گفت: «... ما نمی‌خواهیم پیش از آن که سیر تکامل به ما امری دهد، ما خود مرتکب امری شویم... این است که موافق احتیاجات فعلی هیئت اجتماعی و مطابق محیطی که ما را تکمیل خواهد نمود، یک تجدد آرام آرام و نرم نرمی را اصلِ مرام خود ساخته و هنوز جسارت نمی‌کنیم که این تجدد را تیشهٔ عمارت تاریخی پدران شاعر و نیاکان ادیب خود قرار دهیم. این است که ما فعلاً آن‌ها را مرمت نموده و در پهلوی آن عمارت به ریختن بنیان‌های نوآیین‌تری که با سیر تکامل دیوارها و جرزه‌هایش بالا می‌روند، مشغول خواهیم شد.»

رفعت نیز در جوابیه‌ای خطاب به گردانندگان مجلهٔ دانشکده نوشته بود: «اولاً: شما می‌ترسید خطر کنید و در توی عمارت پدرانتان به سر خواهید برد، ثانیاً: عمارت پدرانتان محتاج به مرمت هستند و شما آن‌ها را تعمیر خواهید کرد و ثالثاً: بنیان‌های نوآیین‌تری در کنار عمارت پدرانتان خواهید ریخت. هیچ بنا و هیچ معمار این‌طور نقشه نمی‌کشد. این خیال، شما را به عدم موفقیت هدایت خواهد نمود. با ساروج عصر بیستم شکاف‌های تخت جمشید را وصله خواهید زد؟...» و در میانهٔ مقالهٔ خود نوشته بود: «تجدد به مثابهٔ انقلاب است و انقلاب را نمی‌شود با قطره‌شمار مانند دارو به چشم ریخت.»

دیدگاه بهار به موضوع تجدد «تکاملی» و دیدگاه رفعت «انقلابی» بود، نگاهی که در میان انقلابیون مشروطه نیز به چشم می‌خورد و سرانجام در بافتی گسترده‌تر با توجه به احتیاجات و شرایط جامعه ایران در آن دوران سبب اختلافات اساسی در میان آن‌ها شد. احمد کریمی حکاک دربارهٔ اختلافات میان رفعت و بهار در کتاب *طلیعهٔ تجدد در شعر فارسی* می‌نویسد: «از این دو گرایشی که نام بردیم، گرایش تکاملی که از تحول تدریجی جانب‌داری می‌کرد، اصول و قواعد مرتبط با قالب‌ها و انواع ادبی برآمده از نظام ادبی کهن را نقض نمی‌کرد، اما گرایش انقلابی حاضر بود دست به این کار بزند تا کمبودها و نارسایی‌هایی را که در سنت بومی تشخیص می‌داد برطرف کند» و در جایی دیگر نیز ایشان در کتابشان دربارهٔ این دو گرایش نوشته‌اند: «هر دوی این بینش‌ها مبتنی بر دیدگاه‌هایی غربی در باب کارکرد اجتماعی شعرند، منتها یکی به دیدگاهی نزدیک‌تر است که شاعر را هدایت‌گر جامعه می‌شمارد و دیگری به دیدگاهی که شاعر را عصیانگری فرهنگی می‌داند.»

در این جا باید اذعان داشت گذشت زمان به ما نشان می‌دهد که هر دوی این دیدگاه‌ها در اتمسفر شعر فارسی در طی صد سال اخیر نفس کشیده‌اند و حامیان بسیاری داشته‌اند. از چهار پاره سرایان دههٔ بیست و سی بگیریید، تا برخی غزلسرایان مانند حسین منزوی و پس از آن نیز شاعرانی که با نام غزل فرم و غزل پست مدرن و دیگر نحله‌ها در شعر فارسی پدید آمدند همه و همه نشان می‌دهد صد سال است که با نوعی گرایش به شعرنویسی روبه‌رویم که میل دارد بسیاری از محتواها و کلمات وارد شده به فرهنگ ایرانی را در قالب شعرهایی با ظاهر و ساختمان از پیش تعریف شده و کلاسیک بریزد. ریشهٔ ادبی این جریان به شاعری چون محمدتقی بهار بازمی‌گردد. بهار که در زمانهٔ خود نمایندهٔ گرایش تکامل تدریجی به شعر فارسی بود، اگرچه در بیان خود معترف بود که تمایل به اصلاح و تحول ادبی تدریجی دارد، هیچ‌گاه نتوانست شعری با شاخصه‌هایی بنویسد که او را هم‌ردیف شاعران نوپرداز قرار دهد، در واقع تکاملی که بهار از آن دم می‌زد چیزی در اندازهٔ مرمت کردن شعر شاعران کلاسیک و یا در نهایت، ساختن و اضافه کردن چند وزن تازه به آن شاخهٔ شعری بود. شمس لنگرودی دربارهٔ او می‌گوید: «مطلقاً نمی‌شود ملک‌الشعراى بهار را نوپرداز دانست. او آخرین بازگشتی دورهٔ قاجار و دست بالا، از شاعران جنبش مشروطه محسوب می‌شود. ولی دو شعر

مدرن، تنها دو شعر دارد که ظاهراً به تفنن یا قدرت‌نمایی ساخته است.» این دو شعر که نام‌های «سرود کبوتر» و «افکار پریشان» را بر پیشانی دارند، هر دو چهارپاره‌هایی هستند که در سال ۱۳۰۱ یعنی سالی که نیما شعر بلند «افسانه» را سرود، منتشر شده‌اند. اما در کنار گرایشی که صحبت درباره آن به میان آمد، شعر فارسی پس از تقی رفعت با ظهور شاعر و نظریه‌پردازی چون نیما یوشیج که به حق پدر شعر نوین فارسی نام گرفته است، در صد سال گذشته تحولات گسترده و عمیقی را به خود دیده است که بررسی هر دوره و هر سبکی که از دل این گرایش به وجود آمده است، نیازمند نوشتن مقالات بسیاری است که البته در این سال‌ها بسیار از آن گفته شده است و خواهد شد. اما به نظر می‌رسد این دو گرایش صدساله نه تنها مانند گذشته با یکدیگر مناظرات و مناقشاتی جدی نداشته‌اند، بلکه هر کدام راه انتخابی خود را در پیش گرفته‌اند و پیش رفته‌اند.

جریان انقلابی از درون بسیار پوست‌اندازی کرده است و تحول و تکثر داشته است. این جریان صد ساله در یک سیر تکاملی توانسته است مفاهیم و مضامین مرتبط با زندگی انسان امروز ایرانی را به زبان شعر بیان کند و میان خوانندگان فارسی‌زبان برای خود جا باز کند، بخشی از پیوندهایی که این جریان با مخاطب خود ایجاد کرده است، در گفتمانی ریشه دارد که در دوره مشروطه معتقد بود که شعر باید به زبان توده نزدیک شود و از حالات و مشکلات اجتماعی انسان ایرانی عصر خود بی‌خبر نباشد. البته روند تکاملی این جریان خالی از نقد نبوده است و در طی نیم‌قرن اخیر منتقدانی بوده‌اند که درباره بحران شعر نوین فارسی مقالاتی را نوشته‌اند و مسائلی را که ممکن است سبب انحراف و عدول از اهداف و بنیان‌های اولیه شعر نوین فارسی شود، متذکر شده‌اند. این خطر روبه‌روی جریان انقلابی است که ممکن است با ظاهری متجدد، باطنی واپس‌گرا و ارتجاعی را تحویل زمانه خود بدهد؛ چراکه امروز پس از صد سال، تعریف تجدد نیز دستخوش تغییراتی شده است و صرفاً شکستن سطرها و یا زیرهم‌نویسی و عمودنویسی نمی‌تواند عمل متجددانه محسوب شود. جریان انقلابی همان‌طور که رفعت تأکید داشت باید فرزند زمانه خود باشد و با نوعی خوداصلاح‌گری مدام، همواره لازم است که خود را به‌روزرسانی کند، از این رو شاعری که در ذیل این جریان می‌نویسد کار دشواری دارد چرا که مسئله امروز دیگر شکستن وزن و جابه‌جایی قافیه در

وسط یا پایان مصراع‌ها نیست. شاعران این جریان، امروز نیاز دارند که ابتدا به تعریف مجددی از تجدد دست بزنند و سپس آرمان‌ها و آمال خود را براساس آن بازگویی کنند. در مقابل، جریان تکاملی روشن نیست که آیا هم‌چنان به تکامل معتقد است یا خیر. اگر آری، آن تکامل که در این سال‌ها انجام داده‌اند، دقیقاً چه بوده است؟ آیا این جریان در صد سال اخیر هم‌چنان در حال مرمت آثار پیشینیان است؟ چه چیزهایی را مرمت کرده است و از کجا به کجا رسیده است که جریان شعر مقابل از آن بی‌بهره بوده است؟ با وجود این حرف‌ها هر دو جریان در حال حاضر مشغول پیمودن راه خودند و شاعران این دو جریان دیگر کم‌تر به جدل‌های لفظی، مانند آن‌چه در گذشته وجود داشت، می‌پردازند. عجیب این است که در این میان حتی نوعی از شاعران پدید آمده‌اند که در هر دو جزیره به شعرنویسی پرداخته‌اند! برای نگارنده مشخص نیست که این دسته از شاعران آیا از روی فرصت‌طلبی دست به چنین کاری می‌زنند یا این‌که به هر پدیده‌ای مانند یک امکان برای بیان نیت خود نگاه می‌کنند و با توجه به حال و احوالشان هر بار از یکی از این امکانات بهره می‌برند. دیدگاهی که اگر صحت داشته باشد، از نظر نگارنده حاوی یک تناقض عیان و پیچیده است.

اما بازگردیم به سراغ زندگی شاعری که در پای باورهای ادبی خود ایستاد و ناملایمات را همواره به روشنی پاسخ می‌داد، شاعری که باور داشت جدل‌ها و مناقشات ادبی برای ایجاد تحول در شعر فارسی لازم و ضروری است. رفعت در طی زمانی که در روزنامه تجدد، چه به‌عنوان سردبیر و چه به‌عنوان نویسنده‌ای که با ذکر نام یا بدون نام مطالبی را در حوزه ادبیات یا سیاست می‌نوشت به‌گواه اندک خاطراتی که دوستان و نزدیکان از او نقل کرده‌اند و مقالاتی که از او برجا مانده است، شخصیتی مهم و مؤثر بود. از نوشتن مقالات سیاسی تا ترجمه نطق‌های محمد خیابانی از ترکی به فارسی از جمله کارهایی بود که او پُرشور انجام می‌داده است. رفعت در واقع فدایی تجدد بود و در نهایت نیز در همین راه جان خود را مایه گذاشت. در فروردین ۱۲۹۹ ناگهان اتفاقاتی رخ می‌دهد که زندگی ادبی و سیاسی رفعت را وارد مرحله جدیدی می‌کند. قیام آذربایجان به رهبری محمد خیابانی شکل می‌گیرد و برای مدت شش ماه حزب دموکرات آذربایجان حکومت شهر را برعهده می‌گیرد. در آن زمان به پیشنهاد حاجی اسماعیل آقا امیرخیزی که او نیز از رهبران نهضت دموکرات آذربایجان بود،

نام «آذربایجان» به «آزادستان» تغییر می‌کند. در اردیبهشت همان سال روزنامهٔ تجدد برای همیشه بسته می‌شود و کمی بعد از آن در پانزدهم خرداد ۱۲۹۹ مجلهٔ آزادستان با مدیریت تقی رفعت تأسیس می‌شود. رفعت در مجلهٔ آزادستان نیز هدف اصلی‌اش هواخواهی از تجدد را پُرشورتر دنبال می‌کند، اشعار شاعران نوپردازی چون شمس کسمایی، جعفر خامنه‌ای و... را منتشر می‌کند و از جمله با انتشار سلسه‌مقالاتی به جدلهایی ادبی دربارهٔ نوگرایی در شعر فارسی با گردانندگان مجلهٔ کاوه که در برلین و با سردبیری حسن تقی‌زاده روشنفکر لیبرال دورهٔ مشروطه منتشر می‌شد می‌پردازد، مناقشاتی که آن‌ها نیز در جای خود می‌تواند خواندنی باشد. یحیی آرین‌پور می‌گوید: «آزادستان با درج مقالات و قطعات منظوم دربارهٔ عالم نسوان، بحث جدی و اصولی شعرای جوان به سبک و شیوهٔ نو، بر سایر مجلات هم‌دورهٔ خود امتیاز داشت»، اما آزادستان فرزندی بود که مانند سردبیرش عمر کوتاهی داشت، تنها سه شماره از مجله منتشر می‌شود و زمانی که شمارهٔ چهارم آن در تاریخ ۲۰ شهریور ۱۳۹۹ زیر چاپ است، نهضت دموکرات آذربایجان به دست مهدی‌قلی‌خان هدایت (مخبرالسلطنه) سرکوب می‌شود و گویا شمارهٔ چهارم آن منتشر نمی‌شود. پس از این اتفاق و خبر شنیدن شکست و کشته شدن محمد خیابانی، رفعت که به ده قول‌دیزج در ارونق و انزاب در اطراف تبریز رفته و خود را آن‌جا پنهان کرده بود، در تاریخ ۲۴ شهریور ۱۲۹۹ در سن ۳۱ یا ۳۳ سالگی در اوج جوانی دست به خودکشی می‌زند^۱ و برای همیشه آن روح انقلابی عصیان‌گر خاموش می‌شود. رفعت نوپردازی بود که اگر می‌ماند، شاید سرنوشت شعر نوین فارسی به گونهٔ دیگری رقم می‌خورد، مرگ او خاطرهٔ تلخی است بر صفحهٔ تاریخ ادبیات ایران و سرنوشتی که یک تجددخواه انقلابی پیدا کرد. وقتی که زندگی کوتاه او را می‌خوانیم و آن‌همه جدیت و تلاش او در راه نوگرایی را می‌بینیم، غمی بر قلبمان می‌نشیند که اندوهی صد ساله را همراه خود دارد. اندوهی که با خود می‌گوید اگر او زنده می‌ماند، قطعاً در زیر شنل‌اش بیش‌تر برای آینده‌گان نظریه‌های ادبی و شعر برجا گذاشته بود. از رفعت شعرهای اندکی باقی مانده است. از آن‌جا که او در دوره‌ای از زندگی ادبی و سیاسی خود در روزنامهٔ تجدد شعرها و مقالاتی را بدون ذکر نام خود نوشته است، در مورد برخی مطالب که به او نسبت می‌دهند، تردید وجود

۱. در نظر برخی، از جمله احمد کسروی، این امکان وجود دارد که رفعت کشته شده باشد.

دارد و بیش‌تر با توجه به سبک نوشتاری او اعتقاد بر این است که نویسندهٔ مطلب مورد نظر رفعت است. از طرفی دسترسی به همان اندک شعرها و نوشته‌هایی که با نام رفعت و یا بدون نام او منتشر شده‌اند نیز با توجه به عدم دستیابی به دو مجلهٔ تجدد و آزادیستان برای علاقه‌مندان یا بسیار سخت و یا غیرممکن است.^۱

۲. بررسی چهار شعر از تقی رفعت

ای جوان ایرانی

برخیز، بامداد جوانی ز نو دمید
آفاق خُهر را لب خورشید بوسه داد ...
برخیز! صُبح خنده نثارت خجسته باد
برخیز! روز ورزش و کوشش فرا رسید

برخیز و عزم کن، ای پور نیکزاد
با یاس تن مده، مکن از زندگی امید ...
باید برای جنگ بقا نقشه‌ای کشید

۱. نگارنده تلاش خواهد کرد در آینده و با یافتن منابع بیش‌تر این مقاله را گسترش بدهد.

باید، چو رفته رفت، به آینده رو نهاد ...

یک فصل تازه می‌دمد از بهر نسل نو

یک نوبهار بارور، آبستن درو

برخیز و حرز جان بکن این عهد نیکفال

برخیز و باز راست کن آن قد تهمتن

برخیز و چون کمان که به زه کرد شست زال

پرتاب کن به جانب فردات جان و تن

درباره شعر:

«ای جوان ایرانی» غزلواره‌ای چهارده مصرعی است که گویا نخستین بار در شماره نروزی روزنامه تجدد در فروردین ۱۲۹۷ شمسی منتشر شده است. نگارنده این شعر را از کتاب/از صبا تا نیما، جلد دوم برداشته است.

این شعر همان‌طور که از نامش پیداست، خطاب‌های است به جوانان تا به این طریق در آنها ایجاد انگیزه برای کار و تلاش بیش‌تر در جهت آبادانی وطن (خُهر) کند. اگر بخواهیم با نگاه یک انسانِ امروزی که از تمام تغییر و تحولات شعر معاصر مطلع است، به این شعر نگاه کنیم و آن را به ترازوی ستجش ببریم، نمره بسیار ضعیفی می‌گیرد. اما می‌خواهم ۱۰۲ سال به عقب بازگردم. گروهی از شاعران عزمشان را جزم کرده‌اند تا در برابر قراردادهای آزاردهنده و محدودکننده شعر کهن بایستند. این حرکت و این آغاز تازه خیلی نرم‌نرم و آرام‌آرام کارش

را شروع کرده است. بنابراین، هنوز نمی‌خواهد وزن را رها کرده و از قافیه دل بکند. شاید در دلش دوست دارد این کار سریع‌تر انجام شود، اما یا توانش را ندارد یا شرایط به گونه‌ای است که جامعه برای پذیرش آن آماده نیست. این موضوعی است که نمی‌توان با قطعیت درباره‌اش قضاوت کرد؛ از این رو، ساده‌ترین کاری که او فعلاً می‌تواند به آن دست بزند، همین جابه‌جایی مختصر قافیه‌هاست. قطعاً چنین حرکتی در زمانه خود متهورانه و شجاعانه بوده است. از نظر این شاعران، نخستین گام در جهت آشنایی‌زدایی از ساختارهای مشخصی که سال‌ها بر شعر فارسی حاکم بودند، ساختن غزلواره‌ای است که بر عناصر بومی و فرهنگی خودی تکیه دارد. در این شرایط شاعر تصمیم می‌گیرد وقتی جوانان وطنش را مورد خطاب قرار می‌دهد، از همان عناصری استفاده کند که برایشان ملموس و آشناست. رفعت برای تزریق این روحیه به سراغ شاهنامه می‌رود و عناصری از آن را، مانند زال، حرز، پورنیکزاد، تهمتن و کمان انتخاب می‌کند. شاعر می‌خواهد جوانان، گذشته‌ای را که غم‌بار بوده فراموش کنند و مانند تیری که در چله کمان قرار داده شده، خود را به سمت آینده پرتاب کنند.

معانی برخی لغات:

حرز: دعایی که به گردن آویخته یا به جیب می‌اندازند. / **حرز جان:** تعویذی که برای حفظ از صدمات ارواح پلید می‌بستند.^۱

۱. معانی لغات در تمامی شعرها با توجه به فرهنگ لغت دهخدا یا معین ارائه شده است.

از مکتوب منظوم (خطاب به نسوان)

عنوان تو زهره، ماه، خورشید

دوری تو از این جهانِ سیّار

خواری تو در این دیارِ خونخوار

دل‌سرد ز خود، ز غیر نومید...

آنان که تو را همی به زانو

در سجدهٔ عشق می‌پرستند

مانند وحوش دشت هستند

اندر پی صید در تکاپو...

[آزادیستان، شمارهٔ ۱، ۱۵ خرداد ۱۲۹۹ شمسی]

دربارهٔ شعر:

آن‌طور که به نظر می‌رسد، این غزلواره باید متعلق به شعری بلند (منظوم) باشد. یحیی آرین‌پور در جلد دوم کتاب خود تنها دو بند از این شعر را منتشر کرده است. در هر دو بند مصراع‌های ۱ و ۴ با یکدیگر و هم‌چنین مصراع‌های ۲ و ۳ نیز با یکدیگر هم‌قافیه‌اند. رفعت در انتهای این شعر از کلمهٔ مستعار «فمینا» که معمولاً برخی شعرها و مقاله‌هایش را با این عنوان منتشر می‌کرده، استفاده کرده است که از کلمهٔ فمینیست می‌آید. به مانند شعر پیشین

در این شعر نیز شاعر با لحنی خطابی سعی در هم‌دردی با زنان جامعه خود دارد. محتوای اصلی این دو بند تأیید می‌کند که نقش واقعی زنان در جامعه دیده نمی‌شود و آن‌ها را همواره دور نگه داشته‌اند. فراموش نکنیم زنان در انقلاب مشروطه نقش داشتند و با وجود تلاش‌هایی که کردند، به آنان حق رأی داده نشد و در بسیاری از مسائل محدودیت‌های زیادی برای آن‌ها وجود داشت. رجوعی به مطبوعات پس از انقلاب مشروطه مانند روزنامه ایران نو و نامه‌هایی که از شخصیت‌هایی مانند طایره، شمس کسمایی و... در نشریات منتشر شده است، گویای این گفته‌هاست.^۱

تفسیر عشق

تو را دوست می‌دارم از بهر آن

که چشمت سیاه است چون بخت من

به آن هر دو دل بسته‌ام سخت من

ندارم غم از مهر یا قهرشان

۱. در سال ۱۳۹۵، کتابی با نام *نامه‌های زنان ایرانی* که در مجموع شامل ۶۲ نامه از زنان که نخستین‌بار در روزنامه ایران نو در طی سال‌های ۱۲۸۸ تا ۱۲۹۰ منتشر شده‌اند، به همت انتشارات روشنگران و مطالعات زنان انتشار یافته است. این کتاب که به همت علی باغدار دلگشا جمع‌آوری شده است، به خوبی بازگوکننده بسیاری از مطالبات و مشکلات زنان در عصر مشروطه است.

غضب‌ناک باشند و گر مهربان

نرانم در آن باب هرگز سخن

نه حض از سعادت، نه خوف از محن

نه امید دارم نه بیم از جهان

ولیک آن خیالت ملالت نمون

که در مالخلیای عشق و جنون

دمادم به چشم من آید پدید

خیالی که معبود عشق من است

بسان تو دارای... ای دختشید

همان چشم‌های سیاه است و مست

[آزادستان، شماره ۲، ۱۵ تیر ۱۲۹۹ شمسی]

درباره شعر:

این شعر نیز که غزلواره‌ای با چهارده مصراع است، نخستین بار گویا در شماره دوم مجله آزادیستان در تاریخ ۱۵ تیر ۱۲۹۹ شمسی منتشر شده است. «تفسیر عشق» نسبت به سه شعر دیگر رفعت، زبانی بسیار ساده‌تر و صریح‌تر دارد. هدف شاعر سرودن شعری عاشقانه است، اما رفعت آن عصیانگر متجدد، هنوز نگاهی کلی به عشق دارد. انگار هنوز شاعر دنیای کهن است که دارد این شعر را می‌نویسد، منتهی به جای غزل، غزلواره می‌نویسد. ما از معشوق در این شعر تنها از سیاهی چشمانش آگاهیم، چشمانی که چه غضبناک باشند و چه مهربان، شاعر همه‌جوره فدایی و خواهان آن‌هاست. هیچ جزییات دیگری از اجزای بدن او و از همه مهم‌تر، صفات اخلاقی او برای ما روشن نیست. بسیاری از شاعران دنیای کهن نیز در برخورد با عشق چنین بودند. شعر آنان پر از توصیفات از معشوق با ترکیباتی مانند قدی چون سرو، چشمانی نرگس‌گون و... است. اگر می‌بینیم رفعت هنوز نتوانسته به شعری برسد که بیش‌تر با نظرهایش درباره شعر نزدیک باشد و سعدی زمانه خودش باشد (آن‌طور که خود در مقالاتش بر آن تأکید داشت و می‌گفت سعدی جامع و کامل است ولی برای امروز نیست، شاعر امروز باید سعدی زمانه خودش باشد) از این روست که او هنوز نتوانسته بود به پیش‌فرض‌های تحمیلی دنیای کهن در شعر کلاسیک که معشوق را یکپارچه خوب مطلق می‌دید، غلبه کند. جالب این‌جاست که رفعت در شعر قبلی که خطاب به نسوان بود ناراحت است که به زنان (نسوان) به‌درستی در جامعه توجه نمی‌شود و عده‌ای تنها در پی صید آن‌ها هستند. از نظر شاعر این چنین افرادی مانند جانوران (وحوش دشت) اند و این‌جا در این شعر عاشقانه پای خود شاعر نیز در هنگام توصیف معشوق می‌لغزد و همه‌چیز یک معشوقی که در واقعیت، انسانی با ویژگی‌های متنوع و گوناگون است، در چشمانی سیاه خلاصه می‌شود که این به نوعی تقلیل دادن معشوق به یک ویژگی ظاهری است. با این حال باید اذعان کرد «تفسیر عشق» تلاشی است که اگرچه تصنعی جلوه می‌کند، همچون یک اثر عاشقانه در زمانه شاعر، به عنوان تجربه و آزمایش قابل احترام است. تنها دو سال میان این شعر و افسانه

نیما یوشیج فاصله وجود دارد. در افسانه نوع برخورد شاعر با عشق دیگر مانند شاعران کلاسیک نیست، نیما با متهم قرار دادن حافظ به خاطر تصویر موهوم و غیرواقع‌گرایانه‌ای که از عشق ارائه می‌دهد خطاب به او می‌گوید:

حافظا این چه کید و دروغیست

کز زبان می و جام و ساقی‌ست؟

نالی ار تا ابد باورم نیست

که بر آن عشق‌بازی که باقی‌ست.

من بر آن عاشقم که رونده‌ست!

و می‌بینیم که پس از افسانه چگونه آرام‌آرام آن محتوای مورد نظر درباره‌ی توصیفِ درست و انسانی معشوق که باید امروزین باشد و از کلی‌گویی پرهیز کند وارد شعر نوین ایران می‌شود و سال‌ها بعد خود را در نمونه‌هایی از شعر شاعرانی مانند شاملو و فروغ فرخ‌زاد به مقتضیات زمانه‌ی خود بیش از گذشته نشان می‌دهد. از همین روست که نباید حرکت نیما را تنها به هم‌ریختن وزن و جابه‌جایی قافیه دانست او آگاهانه به سمت ایجاد شعری تازه چه در محتوا و طریقه‌ی تازه‌ای از نگرستن به مسائل مختلف زندگی و چه در تلاش برای ایجاد ساختمانی تازه قدم برمی‌داشت.

معانی برخی لغات:

حض: برانگیختن، تحریک کردن.

محن: بلا، اندوه.

شید: نور، روشنی. / **دختشید:** دختر خورشید.

نوروز و دهقان^۱

نوروز! روزگار تکان می‌دهد همی
بانوج بخت را شب و روز اندر آسمان
یک شب به ماه می‌رسد اقبال شایگان
روزی در آفتاب هویداست خرمی

امسال گفته بود ندارم دگر غمی
دهقان نیک‌بین به حفیدان خود نهان
راهی پیش گرفته به دلخواه ما زمان
جبران ماجرا شود از بیش یا کمی

نوروز، آمدی تو ز اعماق ماورا
امید زنده شد، سر افکنده شد فرا
دهقان راد زد به کمر دامن قیام

۱. شعر «نوروز و دهقان» گویا نسخه بلندی نیز دارد که آن نسخه در سال ۱۲۹۷ در شماره فوق‌العاده نوروزی روزنامه تجدد منتشر شده است. نسخه‌ای که در این جا آورده شده است، نسخه کوتاهی است که که آراین‌پور در جلد دوم کتاب / از صبا تا نیما منتشر کرده است.

نوروز چون شد اندر ارومی بنات جم
 با حکم نینوایی شوریده قتل عام
 دهقان آذری ز نو آفته شد به غم

درباره شعر:

غزلواره «نوروز و دهقان» نیز نشانه‌هایی با خود دارد از تلاش برای کم کردن محدودیتی که قافیه‌پردازی می‌تواند بر شاعر تحمیل کند. محتوای اصلی شعر تا حدی در نام آن نهفته است. یکی از علایقی که در رفعت دیده می‌شود، انتخاب عنوان برای شعرهاست. علاقه‌ای که در سایر شاعران هم‌مسلك او نیز دیده می‌شود.

بند نخست غزلواره در خطاب به نوروز، خبر از گذشت زمان و گردش ایام می‌دهد. آوردن کلماتی مانند بخت و اقبال در این بند گرهی است که در بندهای بعد احتمالاً برای خواننده گشوده می‌شود. ضمن این که در این بند تصویری که شاعر از بخت و اقبال ارائه می‌دهد و مانند گهواره‌ای فرض شده است که از دوطرف به آسمان (خورشید و ماه) بسته‌اند و روزگار آن را تکان می‌دهد، در نوع خود منحصر به فرد است.

در بند دوم تلاش برای ایجاد دیالوگ به وضوح به چشم می‌خورد. در همین بند گره گفته شده در بند اول، باز شده است. دهقانی امید دارد که امسال روزگار که کارش تکان دادن گهواره است، بر جهتی بگردد که برای وی خوش‌اقبالی به همراه بیاورد. او که از نظر شاعر خوش‌بین است، این راز را با فرزندان خود نیز در میان گذاشته است که امسال روزگار بر وفق مراد ماست و بسیاری از ضررها جبران خواهد شد. شاید تقی رفعت که نمایشنامه‌نویس نیز بود،

اگر واقعاً در این شعر به فکر شخصیت‌پردازی و ایجاد عناصر نمایشنامه‌ای می‌بود، بهتر بود این بند را با رعایت علایم اختصاری این‌گونه بنویسد:

امسال گفته بود: ندارم دگر غمی

دهقان نیک‌بین به حفیدان خود نهان

راهی پیش گرفته به دلخواه ما زمان

جبران ماجرا شود از بیش یا کمی

ما در این جا دوباره مجبوریم یادآوری کنیم دو سال بعد از چنین شعری، نیما افسانه را سروده است که تکیه‌گاه اصلی شاعر در آن بر ایجاد دو شخصیت عاشق و افسانه نهفته است.^۱

در بند سوم، نوروز برای سومین بار مورد خطاب قرار می‌گیرد. آمدن نوروز همراه با ایجاد امید دوباره و بخشیدن زندگی به دهقانی است که پس از انتظار بسیار، حالا از اعماقی فراتر از تصورش راه نجات فرا رسیده است. او آماده است، آماده بهره‌برداری از سالی که می‌تواند گشاینده بخت او باشد.

اما در بند چهارم، ناگهان تمام امیدها نقش بر آب می‌شود. در شهر ارومیه، محل زندگی دهقان، شورش رخ می‌دهد که او نیز با امیدواری در آن مشارکت کرده است. اما قیام توسط حکومت سرکوب می‌شود و پس از آن دختران و زنان مورد تجاوز و قتل عام قرار می‌گیرند. شاعر خیلی سربسته و کلی از این قتل عام صحبت می‌کند و چیز دیگری از جزییات و علت

۱. رفعت در شعر دیگری به نام «ارومی» که در سال ۱۲۹۶ در شماره ۲۶ روزنامه تجدد منتشر شده است، از تک‌گویی محض خارج شده و به سمت دوگویی حرکت کرده است. نگارنده به این شعر دسترسی نداشته است، اما در مقاله‌ای که در سال ۱۳۹۸ توسط آقای محمدمهدی زمانی منتشر شده است، درباره این شعر و مولفه‌های تجددگرایانه آن مفصل صحبت شده است.

آن بر ما مشخص نیست. اما آن چه مشخص است، این است که دهقان آذربایجانی دوباره به درون غم و ناراحتی خود فرو می‌رود، چراکه دوباره زمان که چون گهواره‌ای اسیر دست روزگار است، به نقطه آغازین خود باز می‌گردد.

شعر «نوروز و دهقان» احتمالاً یکی از بهترین شعرهایی است که از تقی رفعت برای ما به یادگار مانده است. شعری که داستان‌پردازی، ایجاد شخصیت و عینی‌گرایی از مؤلفه‌های اصلی آن است. بار اصلی این شعر را قصه درون متن به دوش می‌کشد. شاعر برعکس سه شعر پیشین، اجازه مانور بیش‌تری به خوانندگان در جهت تأویل و داشتن قرائت‌های شخصی داده است.^۱

معانی برخی لغات:

بانوج: جای خوابی باشد که به جهت اطفال سازند و از جایی آویزند و طفل را در آن خوابانند و حرکت دهند تا در هوا آید و رود. می‌توان گفت نوعی گهواره است.

حفید: فرزند، اولاد مرد

راد: جوانمرد، شجاع.

بنات: دختران / **بنات جم:** منظور دختران جمشید است.

آلفته: آشفته، پریشان.

۱. دکتر احمد کریمی حکاک خوانشی دقیق و خواندنی از این شعر در کتاب *طلیعه تجدد در شعر فارسی* ارائه داده است که حتماً در فهم بهتر این اثر راهگشاست.

۳. نتیجه‌گیری

ما همواره به بازگشت و دقت دوباره در تاریخ نیازمندیم. همه‌چیز زندگی ما در بستر تاریخ شکل می‌گیرد. از نظر نگارنده، تاریخ به مانند موجود زنده‌ای است که خود نیز جان دارد و انسان‌ها را در بستر خود می‌پرورد. وقتی به تاریخ نگاه می‌کنیم، در حقیقت با بخشی از گذشته خود روبه‌رو می‌شویم که ظاهراً ما در آن جا وجود جسمانی نداشته‌ایم، اما هر شاعر و نویسنده دغدغه‌مندی هم‌چون درختی است که باید ریشه‌های خود را بیابد. ما پدرانی داریم که نیاز به یافتن آنان و گفت‌وگو با آنان داریم. پدران شعری، پدران فکری و معرفتی، پدران علمی، پدران فلسفی، پدرانی که لزومی ندارد حتماً ایرانی و یا فارسی‌زبان باشند، اما چون یکی از ریشه‌های مشترک انسان‌ها می‌تواند زبانی باشد که در ذیل آن تربیت یافته و بزرگ شده‌اند، بنابراین هرکدام از ما در ابتدا نیازمند یافتن پدران هم‌زبان خود هستیم. این البته به آن معنا نیست که همواره باید در بستر جغرافیای مکانی یا زبانی اجدادی مان حبس شویم. ما می‌توانیم با انسان‌هایی از جغرافیای زبانی یا مکانی دیگر، ریشه‌های مشترک داشته باشیم و به یافتن آن‌ها تلاش کنیم. در این گشت و گذار باید زمان را به مفهوم روزمره‌اش کنار بگذاریم و انسان‌هایی را که در ظاهر هم‌زمان نیستند، با آن نگاه‌ها و دغدغه‌های ریز و درشتشان از نو بیابیم و دوباره بخوانیم. چنین گشت و گذاری در تاریخ شعر معاصر باعث شد من در نقطه پُرسامدی از آن بایستم، ذهنم درگیر پرسش‌هایی شود و نیات بنیان‌گذاران آن برایم طرح مسئله کند. اگر خوب نگاه کنیم و جوینده باشیم، در تاریخ شعر ما مسئله بسیار است. زندگی و زمانه شاعر جوان‌مرگ شده، تقی رفعت، در درون خود علاوه بر مقالات ادبی و اندک شعرهای یافته شده، پرسش‌هایی را نیز به یادگار و میراث بر جا گذاشته است؛ پرسش‌هایی که البته برخی از آن‌ها تازه نیست، ولی جواب روشنی هم درباره آن‌ها وجود ندارد. نوع مرگ او و چرایی‌هایی که می‌توان درباره آن مطرح کرد؛ نگاه انتقادآمیز او به شعر کهن فارسی و آینده‌ای که برای شعر فارسی در ذهن خود ترسیم کرده بود. بر ما به‌طور دقیق روشن نیست که اگر رفعت تنها به کار شاعری می‌پرداخت و کم‌تر در حوزه مسائل سیاسی

زمانه خود دخالت می‌کرد، آیا ممکن بود تثبیت‌کننده راهی باشد که خود جزو آغازگرانش بود یا نه. این خواسته البته می‌تواند بیراه و بی‌جا نیز باشد، چراکه رفعت بدون آن وجوهات جسورانه ادبی - سیاسی شاید اصلاً دیگر آن رفعتی نبود که تاریخ، امروز برای ما به جا گذاشته است. اما وجه تمایز تقی رفعت از شاعران نوپرداز هم‌زمان خود، قدرت نظریه‌پردازی و ترسیم آینده است. نگارنده بر این باور است که رفعت نه تنها یک شاعر انقلابی، بلکه به نوعی شاعری اهل تکامل بود، شاید ترکیب انقلابی تکامل‌گرا در توصیف او مناسب‌تر باشد. او فرصت پیدا نکرد که نشان بدهد چگونه یک انقلابی می‌تواند تکامل‌گرا نیز باشد، ولی می‌دانست بستری که به همراه یاران ادبی‌اش در حال افکندن آن است، قابلیت این را دارد که به مرور زمان تکامل یابد. او در یکی از مقالاتش در شماره ۱۲۵ روزنامه تجدد می‌نویسد: «این نمونه شعرهای ما و دوستانمان با وجود زحمات زیاد ناموزون و ناهموار هستند و تجدد هنوز خیلی از ما دور است.» چنین بیانی تنها از دهان یک شاعر صادق و اهل تلاش برمی‌آید. اگرچه تقی رفعت نماند که ببیند، انقلاب ادبی او و یارانش ریشه دواند و به دست کسانی که اهلش بودند، به تکامل و اثبات رسید؛ برعکس جریانی که به نمایندگی از محمدتقی بهار در ظاهر دم از تکامل می‌زد، اما در باطن و در طول صد سال اخیر، بر همان پاشنه‌ای چرخیده است که در زمان بهار و شهریار و دیگران می‌چرخید. قطعاً رفعت به آینده می‌اندیشیده، به آن‌ها که پس از او می‌آیند و به گفت‌وگو با او خواهند پرداخت. اما و اگر زیاد می‌توان یافت که اگر چنین می‌شد، زندگی رفعت نیز چنان می‌شد؛ اما و اگرهایی که چندان برای نگارنده نیز جالب نیست. آن‌چه که مهم است، آن است که رفعت را بیابیم و با عقل و ذهن امروزمان با او دوباره گفت‌وگو کنیم.

پایان سخن را به تقی رفعت وا می‌گذارم؛ به مانیفست تجددخواهان، منتشر شده در نخستین شماره مجله آزادیستان در تاریخ پانزده خرداد ۱۲۹۹: «برادران عزیز، ما در سخت‌ترین هنگام یک انقلاب ادبی هستیم... آن‌چه ما می‌خواهیم کم‌تر از آن نیست که در عالم ادبیات، یعنی در عالم فکر و صنعت، یک عهد تجدد به‌وجود بیاوریم. یک وضعیت کهنه و فرسوده، ولی

حاکم و فرمانروا را برداشته، به جای آن وضعیت جدیدی را بنشانیم که حاکمیت و فرمانروایی آن هنوز واقع و موجود نبوده، بسته به فیروزی و توفیق قطعی ما و هم‌فکران ما می‌باشد. قوهٔ عمدهٔ ما عبارت از حالت حالیهٔ چیزها، یعنی مساعدت روزگار است. به اندازه‌ای که افکار و حسیات قرن حاضر در ابدان و اذهان ما فرود می‌آید، احتیاج یک تبدیل، یک تحول و انقلاب را مبرم و اجتناب‌ناپذیر حس می‌کنیم. سائق ما قوهٔ مقاومت برانداز یک حرکت تکامل‌پیماست که جهان متمدن را فرا گرفته و در مظفریتی مصون از همه‌گونه خلل و زوال استقرار یافته است. حائل و مانع در پیشرفت ما، یک ادبیات نیرومند و مستحکم، یعنی تودهٔ آثار متراکم چندین قرن سعی و اجتهاد یک زمرهٔ ممتاز از زبردست‌ترین ادبا و شعرای دنیای دیروزی است... ما چنان‌که گفتیم، در یک موضع بسیار جدی و اندیشه‌بردار واقع هستیم. ولی هرگاه به مقتضیات زمان رفتار کنیم، حتماً موفقیت با ما خواهد بود...»

محمدعلی حسنلو^۱ / تیرماه ۱۳۹۹



۱. نشانی وبلاگ نویسنده: Poem-m.blogfa.com



منابع و مآخذ:

۱. از صبا تا نیما، یحیی آراین پور، جلد دوم، چاپ پنجم ۱۳۷۲، انتشارات زوار؛
۲. تاریخ تحلیلی شعر نو، شمس لنگرودی، جلد اول، چاپ سوم اسفند ۱۳۷۸، نشر مرکز؛
۳. طلوعه تجدد در شعر فارسی، دکتر احمد کریمی حکاک، ترجمه دکتر مسعود جعفری، چاپ سوم پاییز ۱۳۹۴، انتشارات مروارید؛
۴. تقی رفعت، شاعری ستیهنده، غلامرضا همراز، کتاب جمعه سال اول ۱۳۵۹، شماره ۳۵، صفحات ۶۴ تا ۶۸.
۵. ساهر و...، سخنرانی دکتر رحیم نیا، مجله آذری، شماره ۴، صفحات ۳۴ تا ۴۵، ۱۳۸۳؛
۶. تقی رفعت، رحیم رئیس نیا، دانش‌نامه جهان اسلام، جلد ۲۰، ۱۳۹۴.
۷. مؤلفه‌های تجدد گرایی در شعر تقی رفعت، محمد مهدی زمانی، متن پژوهی ادبی، سال ۲۳، شماره ۸۰، تابستان ۱۳۹۸؛
۸. سائت در شعر فارسی، حسین بخشی، دو فصل‌نامه علمی-پژوهشی، شماره دوم، پاییز و زمستان ۱۳۹۷، صفحات ۱ تا ۱۵.